١٧٢١

كبرى

انشا

حماض
موبد را آتش و سوک را   حلبه شنبلیله است و ترکی
قنو و بیراست و طلح بر تو تیب   خوش غوره شکوفه خرما
ناس و انس لناس دنیا   بدر هماد آدم و حوا

القطعة الثالثة والاربعون

هست منظر روی مرآت سجنجل آینه
اسره
هست عیسی سنک موسی دان خلاق
عتبه بنا هو تره خراست امّا اتان ماده خراست
خرکره
عجل گوساله ولیکن جحش تولب
چون اکافست و لبتر بوزغه ما لا انخر
مقود افسار است مخلاه علیقه توبره

تمت الکتاب بعون الملک العلام فی یوم دوشنبه ماه
رجب فی سنه ۱۲۳۳ من العبد الاقل ابن حاجی

ملا حسن عفی الله هر کس
این نسخه مطالعه کند دعا کند
شفعا والدین او را یاد کند
آمین رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه مصدر اصل کلام است و از وی نه وجه
باز میگردد ماضی مستقبل اسم فاعل اسم مفعول
امر نهی جحد نفی استفهام و از ماضی چهارده
وجه باز میگردد شش مغایبه را بود و شش مخاطب
را بود و دو حکایت نفس متکلم را بود آن
شش که مغایبه را بود سه مذکر را بود و
سه مؤنثه را بود آن سه که مذکر را بود ضرب ضربا
ضربوا و آن سه که مؤنثه را بود ضربت ضربتا
ضربن و آن شش که مخاطبه را بود سه مذکر
را بود و سه مؤنثه را بود آن سه که مذکر را
بود ضربتَ ضربتما ضربتم و آن سه که مؤنثه را بود

شرط ایمان اقرار باللسان و تصدیق بالجنان و عمل بالارکان

ضربتِ ضربتما ضربتنّ وان دو که حکایت نفس متکلم را بود
ضربتُ ضربنا و از مستقبل نیز چهارده وجه باز میگردد
شش مغایبه بود و شش مخاطبه بود و دو حکایت
نفس متکلم را بود ان شش که مغایبه را بود سه مذکر را
بود و سه مؤنث را بود ان سه که مذکر را بود یضرب
یضربان یضربون وان سه که مؤنث را بود تضرب تضربان
یضربن وان شش که مخاطبه را بود سه مذکر را بود سه
مؤنث را بود ان سه که مذکر را بود تضرب تضربان تضربون
وان سه که مؤنث را بود تضربین تضربان تضربن وان
دو که حکایت نفس متکلم را بود اضرب نضرب و از اسم
فاعل شش وجه باز میگردد سه مذکر را بود و سه مؤنث
را بود ان سه که مذکر را بود ضارب ضاربان ضاربون
وان سه که مؤنث را بود ضاربة ضاربتان ضاربات
و از اسم مفعول نیز شش وجه باز میگردد سه مذکر را بود

و سه مؤنث

سه مؤنث را بود ان سه که مذکر را بود مضروبٌ مضروبان
مضروبون وان سه که مؤنث را بود مضروبةٌ مضروبتان
مضروبات و از امر بنی چهارده وجه بنا میکرد شش
غایب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت نفس متکلم
را بود ان شش که مغایبه بود سه مذکر را بود و سه
مؤنث را بود ان سه مذکر را بود لیضرب لیضربا لیضربوا وان
سه که مؤنث را بود لتضرب لتضربا لیضربن وان شش که
مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود ان سه که
مذکر را بود اضرب اضربا اضربوا وان سه که مؤنث را بود
اضربی اضربا اضربن وان دو که حکایت نفس متکلم را بود لاضرب
لنضرب وان نهی بنی چهارده وجه بنا میکرد شش مغا
را بود و شش مخاطب را بود ان شش که مغایب را بود سه مذکر
را بود و سه مؤنث را بود ان سه که مذکر را بود لا یضرب
لا یضربا لا یضربوا وان سه که مؤنث را بود لا تضرب لا تضربا

و دو حکایت نفس متکلم را بود

لا یضربنّ وان شش که مخاطبه را بود سه مذکر بود وسه مؤنث
را بود آن سه که مذکر را بود لا تضرب لا تضربا لا تضربوا وان
سه که مؤنث را بود لا تضربی لا تضربا لا تضربنّ وان دو که
حکایت نفس متکلم را بود لا اضرب لا نضرب وان جحد نیز
چهارده وجه بازمیگردد شش مغایبه را بود وشش
مخاطبه را بود ودو حکایت نفس متکلم را بود آن شش
که مغایبه را بود سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود آن
سه که مذکر را بود لم یضرب لم یضربا لم یضربوا وان
که مؤنث را بود لم تضرب لم تضربا لم یضربن وان شش
که مخاطبه را بود سه مذکر را بود وسه مؤنثه را بود آن
سه که مذکر را بود لم تضرب لم تضربا لم تضربوا وان
که مؤنث را بود لم تضربی لم تضربا لم تضربن وان دو
که حکایت نفس متکلم را بود لم اضرب لم نضرب وان
نفی نیز چهارده وجه بازمیگردد شش مغایبه را بود وشش
مخا

مخاطبه ابود ودو حکایت نفس متکلم را بود ان شش کی
مغایبه ابود سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود وان
سه که مذکر را بود لا یضرب لا یضربان لا یضربون وان
سه که مؤنث را بود لا تضرب لا تضربان لا یضربن وان
شش که مخاطب ابود سه مذکر ابود وسه مؤنث را بود
ان سه که مذکر را بود لا تضرب لا تضربان لا تضربون
وان سه که مؤنث ابود لا تضربین لا تضربان لا تضربن
وان دو که حکایت نفس متکلم را بود لا اضرب لا نضرب
وآن استفهام نیز چهارده وجه بیان میکرد شش
مغایبه ابود وشش مخاطبه ابود ودو حکایت نفس
متکلم را بود ان شش که مغایبه ابو سه مذکر
را بود وسه مؤنث را بود ان سه که مذکر را بود هل
یضرب هل یضربان هل یضربون وان سه که
مؤنث را بود هل تضرب هل تضربان هل یضربن

وان نشش که مخاطبه ابود بسر مذکره ابود وسر مؤنث

را بوبان سرکه مذکره ابود هل تضرب هل

تضربان هل تضربون وان سرکه مؤنث را

بود هل تضربین هل تضربان هل تضربن وان

دو که حکایت نفس متکلم را بود هل اضرب هل نضرب

تمام شد

هذا شرح کتاب امثله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین

والصلوة والسلام علی حبیب خلقه محمد واله

الطاهرین اما بعد قال رسول الله صلی الله علیه

معرفة الجنة فامر العلم نفوض الامر الیه بدانکه

هر لفظی که باشد عرب ان را صوت گویند و هر

انچه ازدهن بیرون آید که معتمد بر مخرج باشد

لفظ خوانند ولفظ بر دو قسم است مهمل ومستعمل مهمل
آنست که او را معنی نبود چون زهما ومستعمل آن بود که او را معنی
بود چون خرما ولفظ مستعمل را کلمه خوانند وکلمه بر سه قسم است
اسم وفعل وحرف واسم بر دو قسم است مصدر وغیر
مصدر ومصدر آن بود که در آخر معنی وی بفارسی تا ونون
باشد چون القتل کشتن والضرب زدن وبدانکه مصدر
اصل کلام است وازوی نه وجه باز میگردد ماضی مستقبل
امر نهی جحد نفی استفهام ومصدر اسم فاعل اسم مفعول
اسم موضع است که صادر میشود ازو چیزی چون الضرب
که ضَرَبَ یَضْرِبُ ضارِبٌ مَضْرُوبٌ لِیَضْرِبْ اِضْرِبْ لا یَضْرِبْ
لَمْ یَضْرِبْ لا یَضْرِبُ هَلْ یَضْرِبُ ازو زدن مشتقند
بدون
باز میگردند وازماضی چهارده وجه باز میگردد
شش مغایبه را بود وشش مخاطبه را بود ودو حکایت
نفس متکلم را بود وآن شش که مغایبه را بود سه مذکر